

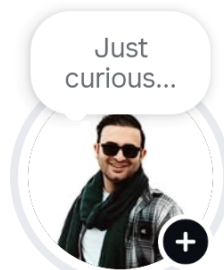
فارسی ششم

محمد مهدی سلحشور



mehdi.salahshour ▾ @ ≡

Just
curious...



محمد مهدی سلحشور | مجری-معلم

272
posts

99.5K
followers

285
following

Tutor/Teacher

اینجا یک دوره کامل و رایگان معلمی هست
روش تدریس خلاق و بازی های آموزشی توو دستته 🤓👌
معلم مدرسه تلویزیونی و کلاسینو 📺
معلم منتخب خلاق کشور 🏆

جمله

به کلمه یا مجموعه ای از کلمات می گویند که معنی و مفهوم کامل و مستقلی داشته باشد

آقای سلحشور به بازار رفت.

نهاد و گزاره

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره آن خبر می‌دهیم.

گزاره: به آن بخش از جمله که درباره نهاد خبر می‌دهد، گزاره می‌گویند. مهم‌ترین بخش گزاره، فعل است و اجزای اصلی جمله به وسیله آن شناخته می‌شود.

آقای سلیمشور به بازار رفت.

نهاد

گزاره

راه تشخیص

تکنیک اول: نهاد و گزاره را می‌توان از تعریفی که برای آن‌ها بیان کردیم تشخیص دهیم.

تکنیک دوم: می‌توانیم نسبت به جمله‌ی مطرح شده و یا فعل موجود این سوال را بپرسیم:

چه کسی یا چه چیزی این کار را انجام داده است؟

آقای سلحشور به بازار رخت.

نهاد گزاره

آیا نهاد حذف می شود؟

محذوف آقای کشور

(آقای سلیمشور به بازار رخت و یک کتاب خرید.)

نهاد نزاع

کتاب فارسی را بستر دوست داری یا کتاب ریاضی را

آیا جمله است ؟

آقای سلیمشور کتاب را

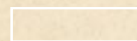
- برد
- خود
- گم کرد
- برتاب کرد
- نزدست

فعل‌های اسنادی ← است، بود، شد، گشت، گردید

فعل چیست؟

فعل واژه‌ای است که بر انجام دادن کاری یا اتفاق افتادن چیزی یا داشتن حالتی در گذشته، حال و آینده دلالت می‌کند. فعل معمولاً در آخر جمله می‌آید.

فریدم، رفتند، گرفتیم، برداشت، خوردی، رفتید



فَاعِل = کننده ی کار

فعل اسناد
اسبان اری است
نهاد
نزاره

آقای سلمشور بسیار مهربان است. (فعل)
نهاد ✓

آقای سلمشور کتاب را خرید. (فعل)
نهاد ✓
فَاعِل ✓

کسی را؟
چیزی را؟
مفعول ← مار روی آن صورت می‌گردد

آقای سلیمشور کتاب را از روی میز برداشت.
مفعول نهاد فعل

کودک غذا را خورد.
مفعول نهاد فعل

دانی که چرا از نهان با تو نگویم؟
فعل مفعول فعل

اسنادی

۲

نهاد مفعول فعل
نغمه کتاب را خواند و بسیار خوشحال شد

نحو

۲

در زمان های قدیم ، پادشاهی بود که به شکار و گردش علاقه داشت.

ن توان

از به گردون رسید ناله ی هر مرغ زار

باد بهاری وزید از طرف مرغزار

از فرمن صد گیاه بهتر

یک دسته گل دماغ پرور

ناله ی موزون مرغ ، بوی خوش لاله زار

فیز و غنیمت شمار ، جنبش باد ربیع

حکایت حاتم طایی و حاکم یمنی



ندانم که گفت این حکایت به من
ز نام آوران گوی دولت ربود
که بود ست فرماندهی در یمن
که در گنج بخشی نظیرش نبود
که دستش چو باران فشاندی درم
توانش گفت او را سحاب کرم



حسد مرد را بر سر کینه داشت
یکی را به خون خوردنش بر گماشت

که تا هست حاتم در ایام من
نخواهد به نیکی شدن نام من



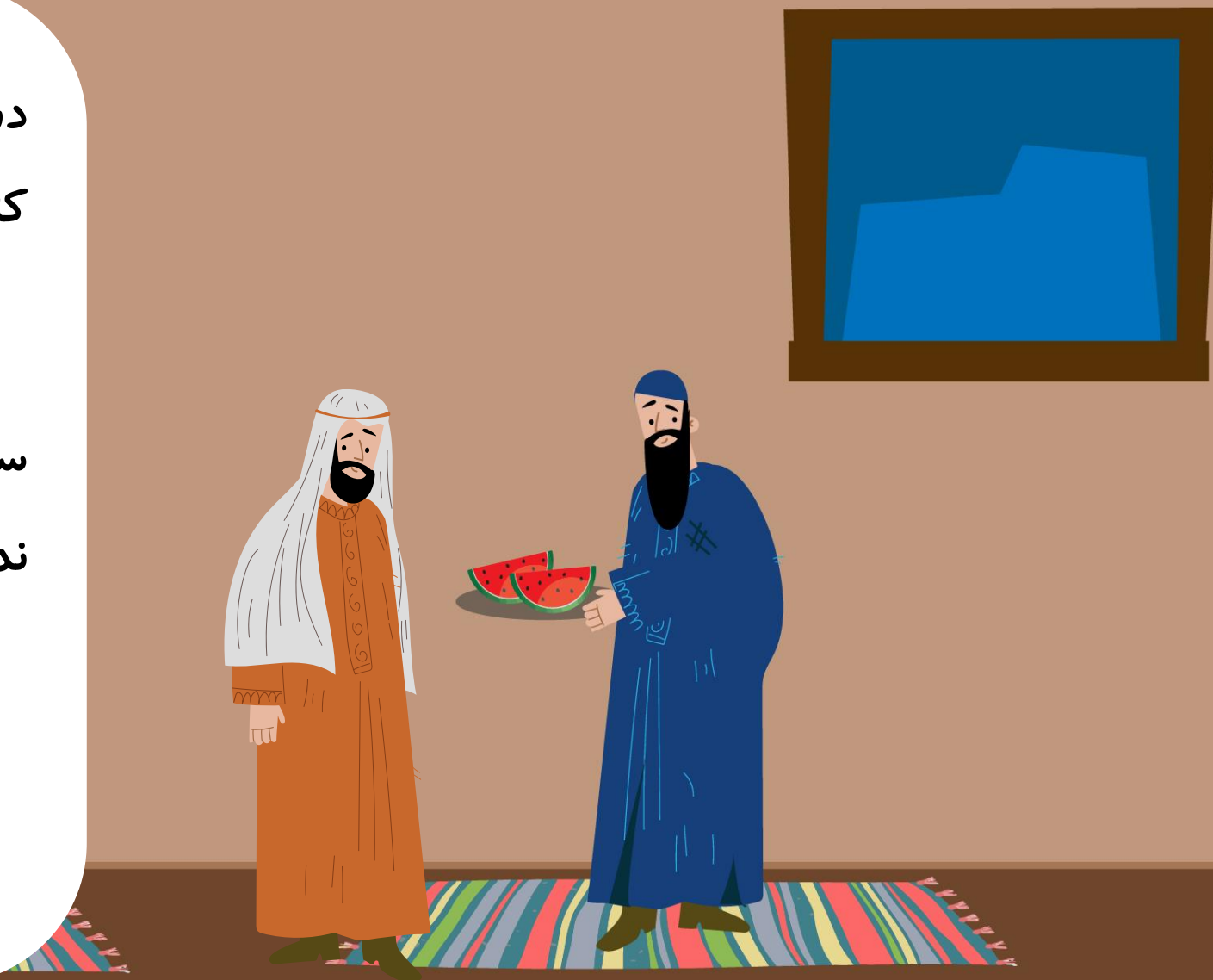
جوانی به ره پیشباز آمدش
کز او بوی انسی فراز آمدش

نکو روی و دانا و شیرین زبان
بر خویش برد آن شبش میهمان



در این بوم حاتم شناسی مگر
که فرخنده رای است و نیکو سیر

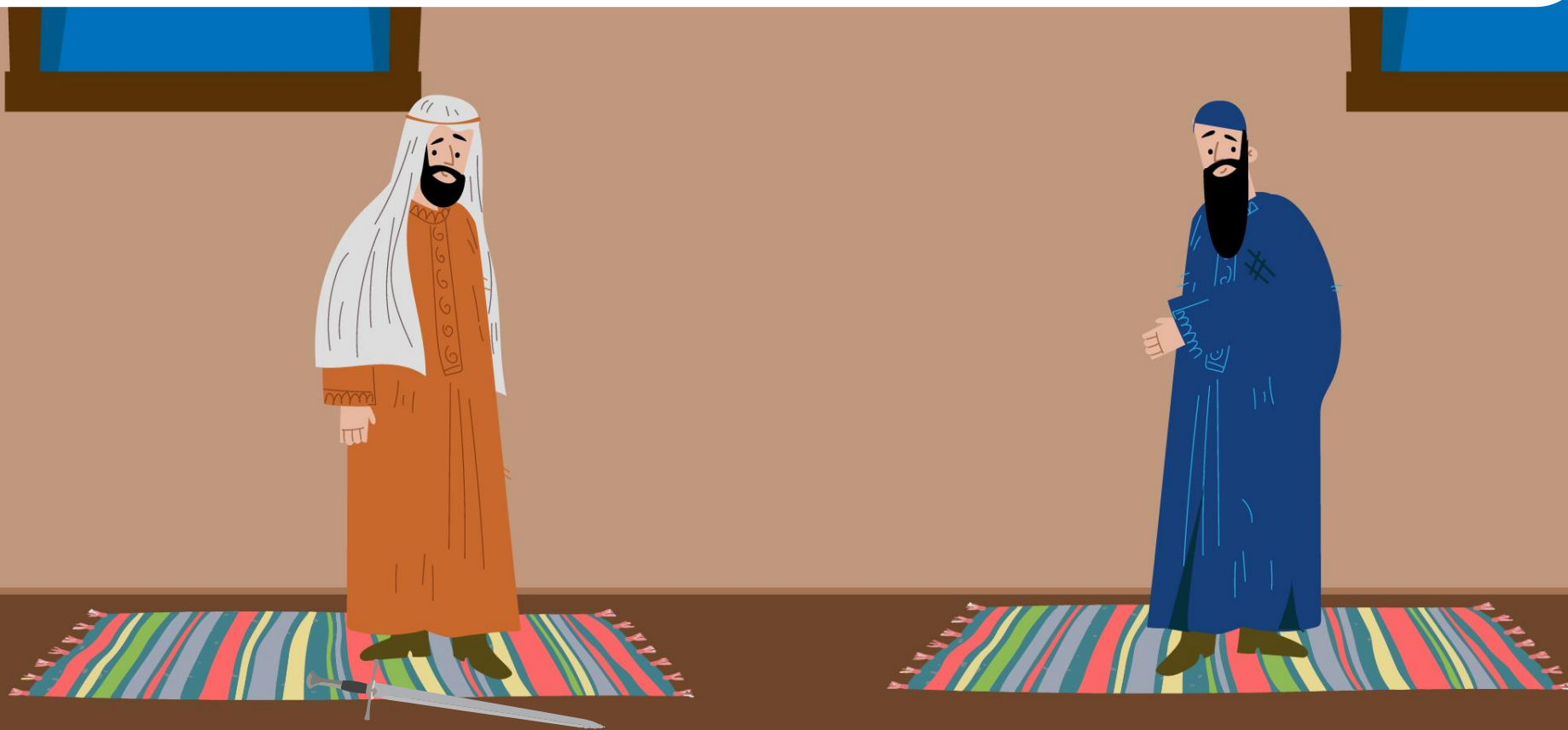
سرش پادشاه یمن خواسته ست
ندانم چه کین در میان خاسته ست



بخندید برنا که حاتم منم سر اینک جدا کن به تیغ از تنم



به خاک اندر افتاد و بر پای جست گهش خاک بوسید و گه پای و دست
بینداخت شمشیر و ترکش نهاد چو بیچارگان دست بر کش نهاد



بگفت آنچه دید از کرم‌های وی
شهنشه ثنا گفت بر آل طی

فرستاده را داد مهری درم
که مهرست بر نام حاتم کرم

